

22-02-2013

متن سخنرانی در محفل
به یاد قربانیان یک توپه

بسم الله الرحمن الرحيم

خواهران و برادران محترم، بعد از عرض سلام و احترام به هر یک شما، قسمی که آقای مهرین گفتند، من پروین امینی دختر شهید خان محمد خان مرستیال و خواهر داکتر نجیب آله ملیز، از تشریف آوری و جمع شدن شما عزیزان در این محفل و یاد از اولین شهدای بر حق و بی گناه شروع جمهوریت ساختگی افغانستان خوشامدید و خیرمقدم میگویم.



ازاینکه شما هموطنان بعد از سی و نه سال بامافامیل های زجر کشیده در این محفل جمع شده و غمشریکی می نمایید، ممنون تان هستیم. اینجا مرا به یاد حرف مادر مرحوم میندازد، که چند روز بعد از شهادت پدرم از ایشان پرسیدم، که چرا بابیم مانند کاکا عبدالرزاق خان (روحشان شاد)، "معذرت" نخواست. در آن صورت امکان زنده بودنش میبود، مادرم در جوابم گفت:

بچیم کاکا قوماندانت اولادهای خود را دوست داشت و پدربلوت و وطن خود را او برای اولادهای خود، خودش را فدا کرد و پدربلوت برای ملت و وطن، خود را فدا کرد.

این حرف مادربلوت همیشه مرا به ملتم نزدیکتر میسازد. قدم رنجه نمودن شماو یاد نمودن هر موطنم در افغانستان ویا در هر نقطه دنیا برای ما زجر دیدگان دوی روحی است که سالها در آن مرض می سوختیم.

هموطنان عزیز، من نمیگویم که تنها پدرم یا این شهدا، مقام بلند بالا از دیگر شهدای افغانستان عزیز دارند. نی سرزمین ما سرزمین بهادرها و شهداست تنها فرق این شهدا این است که با شهادت ایشان و بندی شدن بسیاری از مردمهای با شرف و پر فهم مملکت شروع و آغاز بدبختی های افغانستان بود و خطری پیش از طوفان ملت ما بود. این سرزمین در طول تاریخ شهید داده و دشمنانش که در طول تاریخ رادمردان آن سرزمین را از بین بردند ویا بندی کردند، فرار دادند، شکنجه و عذاب کردند اما غافل از آن بودند که روزی تاریخ دامن گیر ایشان خواهد بود غافل از آن بودند که افغانستان سرزمین مرد ساز و باهمت است چه خوب گفته است درخت که اگر دسته تیراز خودم نمیبود تبر کی جرات زدنم را داشت .

افغانستان مانند درخت با عظمت و زیبای این گیتی است که چندین بار کوشش کردند که با دسته های فاسد خودش او را بزندان که موفق نشدند و اگر نه چطور میتوانست روسها و کمونیست ها که تبر آهنی بودن به جان درخت زیبا بیفتند و شاخه های مقبول آنرا به خاک و خون بکشند، مگر تبر نمیتوانست که دسته اش از شاخه های فاسد و فرسوده این درخت با عظمت بود اما هنوز هم این درخت از شیرۀ وجود خود شاخه های بلند بالا و زیبا و پر قدرت پرورش میدهد و خواهد داد. من بحیث یکی از مادرهای این ملت از نسل جوان افغانستان تقاضا و تمنا میکنم که دیگر دسته این تبرها نشده و این قدرت را به تبر ندهند که وطن زیبا ایشانرا به خاک و خون تبدیل کنند.

خواهران و برادران عزیز.

این جلادان تنها کاری که کردند این بود، که ترقی و آرامی و پیشرفت وطن عزیز را به تعویق انداختند و با از بین بردن و پاشیده کردن مردمهای فهمیده و رسیده ملت که مملکت را برای خود ملت میخواستند دوامدار تر و طولانی تر ساختند. این سر زمین همیشه در خود رادمردها و رادزنهارا پرورش داده و میدهد، من نمیخواهم که سر شما عزیزان را به درد بیاورم و وقت گرانبهایتان را بگیریم. تنها میخواهم به آن خابینین و خود فروخته ها بگویم که از زجر دادن و شهید ساختن و زنجیر و زولانه کردن مردمهای با شرف ملت انکار نه و رزند و از این ملت مظلوم و از بازماندگان زجر کشیده آنها معذرت بخواهند. ملتی که سی نه سال در خون و خاک کشانده شد، این حق را دارد .

من از ضیامجید مشهور به ضیاگارد میپرسم که آیا گفتار خان محمد خان مرستیال را با او در موترش وقتی که طرف ارک جمهوری میرفتی بخاطر داری که برایت گفت :

اگر در نگاه داری داودخان متوجه نشوید جوی های خون در این مملکت جاری خواهد شد و برایت اضافه کرد که خودت تجربه کافی در عسکری نداری «یعنی نافهم هستی» از پدربلوت که تجربه دار دکمک بیگر!

امیدوارم که از این حرف انکار نکند اگر کسی فکر کودتایی داشته باشد آیدشمن رامیگوید که متوجه باشد و دروغ که آری و بعید از شمانیست که خان محمدخان خودسرانه به وزارت دفاع رفته و من اورا آوردم باید نزد جانت خجالت بکشی چون هنوز شاهدهای آن زمان به فضل خدا «ج» زنده اند.

از آقای صمد از هر باید پرسید که در لت و کوب کردن و زجر دادن مردی چومیونوال شهید، که افتخار افغانستان بودچی لذت میبردی؟ مزه این لذت را ملت افغانستان و مردم بیچاره و مظلوم و حتاً خودت و رفقیایت دیدید.

از نبی عظیمی باید پرسید که چطور توانستی بابیست و یک مرمی و شکستادن دست خان محمدخانی که از نامش سندی و پنجابی های پاکستان به لرزه میفتادند و همچنان زرغونشاه شهید و دیگرهارا راجام شهادت نوشاندی، تا مملکت رابه برژنف بسیاری مگر باز هم دیده درآی کرده حرمت قلم را خراب کرده کتاب مینوسی تا کاغذ را هم زجر بدهی.

خوب هر قدر که راجع به اینها بگویم باز هم کم خواهد بود.

من داستان شهادت پدرم را در پروگرام چشم انداز آقای امیری از طریق تیلویزیون اریانا افغانستان از ظاهر کردم، مگر بعضی از علاقمندان اگر نه شنیده اند تکرار میکنم. با وجودیکه برایم سخت تمام میشود:

من آن شام سرزمستان کابل پر برف را فراموش نمیکنم و نخواهم کرد، که بابرادرم ایمل جان که در آنوقت دوازده سال بیش نداشت ساعت شش شام بالباسهای چرک و پرزه خط تسلیمی پدرم از محبس دهمزنگ بطرف خانه که در شهر نوبود روان شدید چون هواسرد و پر برف بودنه سرویس وجود داشت و نه تکسی، مجبور هر دو خواهر برادریه خانه رسیدیم که در سالون مادر مرحومم با دو خواهرم پیش رادیو نشسته بودند و صدای نطق خوش آواز رادیو افغانستان آقای سلام جلالی را که اعدام شش بی گناه را از رادیو بخش میکرد می شنیدند. در همان روزی شام سرد که مامور محبس خط و لباسهای پدرم را داد در آن پرزه خط که آخرین دست نوشت زیبا پدرم بود فقط اینقدر نوشته بود که:

"پدر قربانتان. هم چیز رسید تشکر زمستان سرد شروع شده گردمادرتان جمع باشید. شما پیش ملت تان سرافکنده نیستید."

و این جمله برای ماتاب بود و است و برای هر انسان فهمیده و چیز فهم اثبات بی گناهی این رادمرد هارامیکند. با وجودیکه خط دیگرش را که در محبس برای داکتر امینی شوهرم که پسر کاکایم هم میباشد، ارسال کرده بود که قصه جداگانه است و این خط را من امروز برای اثبات بیگناهی آنها با مقایسه با خط دیگرش در حضور شما آوردم که آنها نه کودتایی میکردند و نه در فکر قدرت و بربادی وطن خود بودند. من فکر نمیکنم که جلادان آنوقت این چنین جمله برای بازماندگان خود بنویسند.

چند روز بعد از شهادت پدرم، شوهرم داکتر امینی را از محبس رها کردند او در محبس از شهید شدن این رادمرد ها خبری نداشت و گفت که چند روز بعد ان شالله کاکایم و دیگرها هم آزاد خواهند شد. اما وقتی از شهید شدن آنها برایش گفتیم عریضه بنام مانوشت که درخواست میت پدرم بود. من و ایمل جان به وزارت داخله رفته عریضه رابه قدیر نورستانی دادیم که از این عریضه خبری نشد. چند روز بعد عریضه دیگر کردیم که ما میت پدر خود را میخواستیم. نورستانی (که صدقه نام نورستان شود) ما را نزد فیض محمد وزیر داخله روان کرد. او عریضه را گرفت و گفت که:

میت را چه میکنید آنها خاین بودند من برایش گفتم که از میتش هم میترسید میتش خیانت کرده نخواهد توانست. بالهجة فرعونی بر ایم گفت که :

امر رهبر است ورنه میت چی. فرداشب تنها پسرش آمده میتواند خودت نی .

این جنایت کاران میت خون پرومرمی خورده یک پدر را بدست پسر دوازده سالش بادونفر پولیس مخفی ساعت هشت بجه شب بعد از هژده روز که از خاک کشیده بودند بخانه آوردند. دردم دروازه شوهرم امینی به دوزدن داود خان و دارودسته اش بناکرد.

برای ماگفته شد که حق فاتحه و اعلان راندارید، وقتی میت پدرم را داخل خانه کردند من همچو دیوانه ای تمام تکه سفیدی که بروی خاک پرش انداخته بودند پاره کردم و با این دستها بیست مرمی برتن زبیاومقبولش ویک مرمی به شقیقه اش خورده بود. ودستش را شکستاده بودند. من فکر میکنم ومطمین هستم که بالای تمام این شهدا این جنایت را مرتکب شده اند. این نوع جنایت راحیوانات وحشی هم مرتکب نمیشوند نمیدانم که آنها چی جوابی مقابل خدا«ج» خواهند داد که خدائی هم نمیشناسند اما با آن دستهای جنایت کار خود چطور نگاه میکنند.

فردای آنروز که هنوز جنازه در خانه بود پولیسها آمدند وشوهرم امینی راجرم اهانت به رژیم و "رهبر" دوباره به محبس بردند. اما من آنقدر درغم پدر بودم که از بردن اونفهمیدم. جنازه پدر شهید ما را برادر دوازده ساله ام ایمل جان با چهار نفر از اعضای فامیل که عبارت بودند از :

عبدالعزیز علی مدیروزارت خارجه، داکتر عبدالله علی ماماهایم، والحاج شاه خان پسر کاکایم وانجینیر عنایت اسحق زئی نواسه کاکایم، به خاک سپردند، که این شروع جنایت جمهوریت افغانستان بود وختمش باشهادت برادر سی وچهارساله ما داکتر نجیب آله ملیز بود. برادرم برای سرپرستی برادر و مادر و خواهرهای خود بعد از سیزده سال به وطن عودت کرد در زمان کارمل و داکتر نجیب که رئیس خاد آن زمان بود به شهادت رسید که درد دیگر برای فامیل ما بود. ساعت دوجه پیش چشم مادرش او را از خانه بردند و درنیم شب میتش را مانند دزدها در موتر خرابش که در کراچ بود انداخته بودند ومیخواستند که آنرا جلوه دیگر بدهند که مادر مرحوم روحش شاد باشد، گفت: باید پسرم به طب عدلی برده شود تا بر ایم بگوید که پسرم چطور مرده که داکتر پروفیسر نذیر امین با چند داکترهای دیگر ثابت کردند که ملیز را توسط زهر در وقت تحقیق مسموم کردند. چون ملیز را بانکتائی نبرده بودند تا مانند شهید میواندوال میگفتند که خودکشی کرده است.

خواهران و برادران نهایت مهربان!

این بودیک حصه از داستان پرغم یکی از هزاران خانواده های وطن ما که روح همه شان شهادی ماشاد. عقیده آنها ترقی وطنشان و آرامی ملت ایشان بود و در هیچ یک از گروپ های حزبی و سیاسی داخل نبودند. پدرم همیشه میگفت که ملت ما یک پارچه و متحد باشد نه شرقی نه غربی نه عرب نه عجم که این میراث برای ما اولاد هایش هم باقی مانده است. به امید روزی که این بدبخت هادر مقابل قضاء ملت زانوئی ندامت بزنند.

من امروز بعد از سی و نه سال که در جمع شما هموطنان عزیز و مهربان خود هستم از دردها و غمهایم کاسته میشود. به هر صورت صدها وطن پرست و ترقیخوا این ملت جام شهادت نوشیدند و یا در زندانهای این جلادان زجر و شکنجه شدند و از بین رفتند که این خود ضایع کلان برای ملت ما بود. ولی هنوز هم

این جنایت کاران انکار میکنند که شکنجه نکردیم، قتل نکردیم. نمیدانم که آنها بازی رهبر را خوردند و یا رهبر بازی آنها را .

این داستان را ما زجرکشیدگان به تاریخ نویسان وطن به محققین به برنامه سازان و مخصوصاً به حقوقدانان وطن میسپاریم، تاجوانان ما از جریانهائی وطن خوداگا و باخبرباشند و حقیقت را بدست فراموشی نسپارند.

مایادخدا میکنیم تاروح شهدائ ما شاد باشد.

مایادالله میکنیم تا دیار ما در آرامی باشد.

مایادخدا میکنیم تا در انتقام شهدائ ما باشد

مایادگذاشته گان باوقار را میکنیم تا در یاد جوانان ما باشند.

تل دي وی افغانستان ژوندی دی وی دهغه شهیدان نومونه چه دوطن په لاره خپل نازوالی زانونه قربان کری اوخداي دنوی ا فغان نسل او جوانانوته قدرت ورکی چه داوطن آبادازادومتحدوساتی ستاسودتشریف راولو نه مننه وشکریه کوم.

من زیادسبب دردسرتان شدم اگر درگفتارم والفاظم اشتباهی بود بایزرگوارې تان ببخشید، در آخر از مهریه جان مهرین و آقائ مهرین و همه کسانی که این محفل را ترتیب وتنظیم دادند جهان سپاس وتشکر میکنم .